

ما در طی تاریخ طولانی خود سنت علمی ریشه دار داشته ایم و در این سنت همواره علم مایه شرف بوده است. در برخورد با وضع تجدید که گفتند و ما هم از دور شنیدیم که کار جهان به علم وابسته شده است، این سخن تازه و ناشناخته را آشنا یافتیم و چه بد است که تفاوتها درک نشود و سخن ناشناس و ناشناخته آشنا گرفته شود وقتی سخن نو را با حرف آشنا و مشهور اشتباه کنند پیداست که در صدد فهم آن نیز بر نمی آیند. داشتن سابقه درخشان علمی هزار حسن دارد اما در پرده این هزار حسن عیب هایی هم نهفته است. در تاریخ هیچ چیز خوب مطلق یا بد مطلق نیست. تاریخ جدید گذشت از قرون وسطائی بود که همواره آن را دوران ظلمت می خواندند. تصور این بود که رنسانس خروج از ظلمت قرون وسطاست. اوتوپییای صلح و امن و سلامت و بی مرگی و غلبه بر فقر و جنگ و مرگ، طرح ابتدایی جهان جدید و انگیزه برای ساختن این جهان بود اما این طرح که حاکی از عظمت بشر و نشانه بزرگی طلبی او بود، اساسی جز در فرض و وهم متفکران دوران رنسانس و منور المفکران اروپا نداشت و البته در طی چهارصد سال اخیر قسمت هایی از آن طرح وهمی متحقق شده است. مع هذا طرح منورالمفکری تا حدی خوش بینانه و ساده لوحانه هم بوده است و می بینیم که در پایان راه تحقق اوتوپییای صلح و سلامت قرن هیجدهم، جلوه قهر و استیلا غالب شده است. مقصود بیان این حکمت نیست که:

در این چمن گل بی خار کس نمی چیند چراع مصطفوی با شرار بولهی است

زیرا اینجا قضیه، قضیه گل و خار نیست و اگر باشد گل و خار یکی هستند یا دو روی یک سکه اند. گویی همه خوبیهای تاریخ می توانند به بدی بینجامند یا بد شوند. ما چون معانی و مفاهیم را غالباً بصورت انتزاعی و مستقل از وجود تاریخیشان در نظر می آوریم آنها را در تصورات خود محدود و محبوس می کنیم گویی تکلیف همه چیز از ابتدا معین شده و چیزها همیشه و همواره همان که بوده اند می مانند و از یکدیگر مستقلند. حتی اهل فلسفه هم که باید وجود بین باشند گاهی موجود بینی در اندیشه آنان غالب می شود ولی حقیقت اینست که در جهان تاریخی علم مطلق و آزادی مطلق و عدالت مطلق وجود ندارد چنانکه هر علمی محدودیت های خاص دارد و آزادی بنحوی و بصورتی متحقق می شود و هر کس که از عدالت می گوید چیزی از آن در نظر دارد که تا متحقق نشده است نمی توان بدیستی درباره آن حکم کرد چرا که در تاریخ دیده ایم طرح های پرطمطراق عدالت اجتماعی عین ظلم و تباهی از کار درآمده است. عدالت تا وقتی که در مرحله مفهوم است، مطلقاً خوبست و قاعدتاً در تحقق هم باید خوب باشد اما چکنیم که همیشه چنین نشده است. این سخنان را حمل بر تشکیک در فضیلت عدالت خواهی و آزادی طلبی نباید کرد چنانکه وقتی گفته می شود شرف و مقام علم در جهان قدیم و جهان متجدد بیک معنی نیست، عظمت و اهمیت و شرف علم مورد انکار قرار نمی گیرد منتهی تفاوتها را نباید نادیده گرفت. علمی که از قرن شانزدهم در اروپا بوجود آمد صورت کاملتر علم قرون وسطی نبود بلکه علم دیگری بود که از حیث مبداء و غایت و روش با علم سابق تفاوت داشت و جایگاهش در عالم نیز تغییر کرده بود. علم زمان پست مدرن هم با علم قرون هیجدهم و نوزدهم یکی نیست. اگر در جهان قدیم علم در صدر و در مرتبه بالای جهان و جامعه (جامعه یک مفهوم جدید است و من آن را بر سبیل مسامحه می آورم. در گذشته جامعه بمعنی امروزی نه فقط مصطلح نبوده بلکه اصلاً وجود نداشته است) قرار داشته است، در دوره جدید علم در مرکز جهان قرار گرفته و در دوران پست مدرن با تحققش بصورت تکنولوژی اطلاعات همه چیز انسان و جهان مبدل شده است. این یک جایجایی ساده نیست. یعنی علم را از مرتبه بالا برداشته اند که آن را در مرکز قرار دهند. جهان قدیم جهان مخروطی بوده است اما جهان جدید جهان کروی است. وقتی می گویند کار جهان به علم وابسته است مراد اینست که بدون علم چرخ جهان نمی گردد ولی در جامعه کهن گرچه علم جایگاه رفیع داشت و اگر نبود یا ضعیف بود در نظم امور خلل پیدا می شد اما گردش کار جهان به آن بستگی نداشت یا درست بگویم علم جزء لازم وجود و نظم

زندگی بود نه محور و گرداننده آن نظام. ما وقتی با علم جدید آشنا شدیم این نکته را در نیافتیم که علم جدید جای و جایگاه تازه می خواهد و به شرف صدرنشینی راضی نیست. فیزیک ریاضی گالیله با مقام و شأن دائر مداری بوجود آمد و علم تاکنون نیز این مقام را حفظ کرده است. می گویند ما هم همین را می گوئیم و می دانیم که بدون علم در این جهان جایگاهی نمی توان داشت اما اگر در علم چنانکه باید و می خواسته ایم پیشرفت نکرده ایم باید علل و جهات این کندی و موانع پیشرفت را بشناسیم. این علل و جهات و موانع هرچه باشد مسلّم است که دوام سنت قدیم و احترام به علم مانع پیشرفت نمی شود و اگر کسی چنین ادعایی بکند شاید ادعایش را به سخافت منسوب کنند و در هر حال آن را نمی پذیرند و چرا نگویند که این سخن سخیفی است که احترام به علم مانع پیشرفت آن بوده است بنظر نمی رسد که هیچ خردمندی و حتی هیچ شخص معمولی تاکنون تفوه به آن کرده باشد. شاید من مطلب را بصورتی بیان کرده ام که موجب سوء تفاهم شده است. آنچه می خواسته ام بگویم اینست که احترام به علم و شریف دانستن آن کافی نیست بلکه علم باید در جای خود قرار گیرد و نسبت مناسب با آن برقرار شود. باز می گویند اگر صفت و شأن علم جدید اینست که در مرکز جهان و زندگی قرار می گیرد با حرف و تعارف ما جایش عوض نمی شود و ما راهی نداریم که علم را در جایگاهش قرار دهیم. ما علم را فرا می گیریم و علم خود جای خود را پیدا می کند و مگر تاکنون در جایی خوانده اید و گفته و نوشته شده است که جهان متجدد روشی برای تعیین جایگاه علم داشته یا در این راه کوشش کرده است؟ نه، در جهانی که آن را توسعه یافته می خوانند و بهتر است آن را جهان متجدد بخوانیم، تخصص و مهارتی که با آن علم را در جای خود قرار دهند، وجود ندارد و لزومی نداشته است که علم را در جای خود قرار دهند زیرا آنها علم را یافته اند نه اینکه از جایی دیگر اخذ و اقتباس کرده باشند. علم جدید در تاریخ تجدد در جای شایسته خود پدید آمده و قرار پیدا کرده است اما در جهان توسعه نیافته مردمی که با سنت جهان خود بسر می بردند و هنوز بر آن نشسته بودند که جهان را تغییر دهند و در راه پیشرفت تاریخی و تکنولوژیک قرار گیرند و در برخورد با جهان متجدد، خود را ناگزیر به اخذ و اقتباس علم می دیدند، بیشتر صورت انتزاعی و اکتسابی علم را که از جایگاهش بریده شده بود فرا گرفتند و چه بسا که احیاناً همه آنچه را که آموختنی بود، آموختند ولی این علم اقتباسی و اکتسابی که از خارج آمده بود، تناسبی با شئون موجود در عالم آنان نداشت و می بایست جایی برای آن پیدا کنند و این کار دشواری بود و آمادگی فوق المعاده ای می خواست. اگر فقط بپنداریم که علم شریف است آن را روی سرمان می گذاریم و تکریم و تعظیمش می کنیم ولی علم بیش از آنکه به تکریم و تعظیم نیاز داشته باشد به جایگاه نیاز دارد. علم در جهان متجدد دائر مدار امور و عین قدرت است و اگر دائر مدار نباشد معنی خود را از دست می دهد. این مسئله مهمی است که در فلسفه علم رسمی چندان توجهی به آن نشده است. در سالهای اخیر ما کم و بیش به فلسفه علم توجه کرده ایم و بعضی کتابها و مقالات خوب به فارسی ترجمه و تألیف شده است. در جامعه شناسی علم هم کارهایی کرده ایم اما به این معنی که علم، علم تکنولوژیک است و هرجا باشد با تکنولوژی است و هرجا که تکنولوژی باشد علم هم هست، توجه نکرده ایم. در جهان متجدد همه علوم و حتی ریاضیات و منطق که بسیار انتزاعی می نمایند، علوم کارکردی اند. نگفتم که کاربردی اند که البته کاربرد هم دارند. این بحث برای دریافت و درک جایگاه علم و نسبتش با جهان متجدد لازم است. البته این نسبت یک نسبت ثابت نیست و جهان متجدد همواره در تعادل تام و تمام نبوده است. همه جهانها در بهترین وضع خود تعادل و هماهنگی فی المجره دارند اما جهان تجدد مآب که ناگزیر با برنامه ریزی ساخته می شود باید این تعادل را بدست آورد و حفظ کند و البته این تعادل حداقل تعادل است و به این حداقل باید راضی بود زیرا رشد ناموزون اجزاء تجدد در جهان رو به توسعه ایجاد تعادل مطلوب را دشوار و شاید محال می سازد. فی المثل توجه کنیم که ما بیش از صد دانشگاه و قریب به دو میلیون دانشجو داریم و نزدیک به بیست میلیون از کودکان و نوجوانان و جوانان هم در مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان درس می خوانند. در دانشگاهها و پژوهشگاهها نیز استادان و پژوهنگانی هستند که می توانند به پژوهش هایی که مناسب و مقتضی بالاترین مرتبه تکنولوژی زمان است، بپردازند ولی صنعت و کشاورزی و مدیریت و . . . ما نه چندان به پژوهش نیاز دارند و نه می توانند فارغ التحصیل های دانشگاه را به خدمت بگیرند ولی آیا دانشگاه را با این توجه می توان تعطیل کرد و پژوهش را توسعه نداد؟ این عدم تناسب در جاهای دیگر هم وجود دارد. برای بوجود آوردن این حداقل تعادل که جهان توسعه نیافته می تواند به آن برسد درک و اطلاع و ظرافت خاص لازم است. برای حصول این تعادل مخصوصاً دانشگاهها باید بیشتر توسعه یابند و دانشمندان باید پژوهش را مهم تلقی

کنند. تذکراتی از این قبیل که علوم باید بنحو متعادل و هماهنگ بسط یابند و رشد کنند و طرح کلی علم و پژوهش باید تهیه و تدوین شود، بسیار مغتنم است بشرط اینکه با آن برخورد صرفاً رسمی و تشریفاتی نشود و بجای تأمل و تدبیر فوراً شورا و سازمان درست نکنند. اهتمام در امر برنامه ریزی درست و اصلاح برنامه های توسعه دانش و پژوهش نیز در جای خود ضروری اند. ما اکنون باید نگاه تازه ای به علم بیندازیم. فلسفه علمی که در دهه های اخیر در دانشگاهها تدریس شده است در بهترین صورت بدر مدرسه و درس می خورده است و می خورد. در آن فلسفه ها هرگز این پرسش مطرح نمی شده است که علم با جهان ما چه نسبت دارد و با ما چه می کند و ما با آن چه می توانیم بکنیم. در غرب جدید فلسفه علم برای توجیه مشروعیت و حقانیت علم پدید آمده است اما ما که در حقانیتش تردید نکردیم بلکه مشکل ما این بود که وقتی ما به سمت علم می رفتیم و به آن می رسیدیم بهره ما همان نبود که از علم به جهان متجدد رسیده بود. ما فلسفه علم را بعنوان یک رشته دانشگاهی اقتباس کردیم و طبیعی بود که در آن بحث شود که آیا احکام علمی را می توان اثبات کرد یا نه و آیا علم گزارش جهان واقع است یا طراحی است که برای تغییر جهان در می اندازند. پوزیتیویسم منطقی با غیرت کوشید که از حقانیت علم دفاع کند اما از عهده برنیامد و پوپر که شکست کوشش پوزیتیویسم حوزه و دین را حس کرده بود صورت مسئله را پلک کرد اما باز از رئالیسم و حقیقت علم گفت اما کار جهان علم شوخی نیست. فلسفه علم راه خود را رفت و اکنون در جهان پست مدرن که شأن علم دگرگون شده است مخصوصاً باید به وضع علم در جهان توسعه نیافته و در راه توسعه اندیشید. متقدمان، علوم را به ترتیب شرف از بالا به پایین طبقه بندی می کردند ولی علوم دوره جدید همه در یک عرض قرار دارند. حتی علم ریاضی هم که مرجع و صورت همه علوم دقیقه است از حیث رتبه و شرف بر علوم دیگر تقدّم ندارد و اگر تقدیمی باشد، تقدم تاریخی و ترتیب کلی تر و کمتر کلی است چنانکه فیزیک پیش از شیمی و شیمی پیش از زیست شناسی تأسیس شده و اگر برای این علوم بتوانیم موضوع قائل شویم، موضوع علمی که تأسیس آن مقدم است، کلّیتی بیش از علم بعدی دارد پس در علم جدید از حیث شرف تبعیضی میان علوم نمی توان قائل شد. گفتیم که علم در جهان قدیم در صدر قرار داشت و بهمین جهت شریف بود ولی علم جدید بجای اینکه در صدر بنشیند در مرکز قرار دارد. در جهان دوری و کروی صدر و ذیل وجود ندارد ولی آیا نمی توان گفت که مرکز و هرچه در آنست یا به آن نزدیکتر است شریف است یا شرف بیشتر دارد؟ در عالمی که علم به اعتبار کارکردش اهمیت دارد، از جایگاه و دوری و نزدیکی به جایگاه نباید بحث کرد. بعبارت دیگر معنی دایره مدار بودن علم اینست که بشر با آن در جهان تصرف می کند. علم برای تصرف در جهان است و با ساحت تمتّع و کارگزاری بشر مناسبت دارد. چیزی که بدون نزاع درباره این علم می توانیم بگوییم اینست که تجدد و بشر متجدد بدون این علم نمی تواند بسر برد و به آن نیاز دارد. بنظر می رسد که اروپای قرنهای شانزدهم و هفدهم این نیاز را در وجود خود حس کردند و در تفکر فلسفی، بشر اروپائی خود را موجودی یافت که نیازمند به فیزیک ریاضی و علوم بود که پس از فیزیک ریاضی قوام یافت. جهان متجدد هنوز هم این نیاز را تا حدی حس می کند. آیا نیاکان ما در طی صد و پنجاه سال اخیر که همواره اهمیت علم و نیازمندی به آن را اظهار کرده اند همان نیازی را احساس کرده اند که جهان متجدد احساس کرده بود و احساس می کند؟ اروپا در زمانی نیاز به علم را احساس کرد که جهان بر وفق علم یا بهتر بگوییم با علم قوام پیدا می کرد یعنی علم با بسط تجدد توسعه می یافت و جلوه مهم این بسط بود. آیا ما هم در هماهنگی با جهان نیاز به علم را احساس می کردیم یعنی آیا نیاز جهان به علم را دریافته بودیم یا این نیاز، نیاز روان شناسی بود؟ بگذارید قدری تلخ سخن بگوییم. آیا ما حقیقتاً به علم نیاز داشتیم (و داریم) یا بیشتر نیاز داریم که به علم منسوب باشیم و در فضائل علم و اهمیت آن خطابه بگوییم و احیاناً علم را وسیله مقاصد سیاسی و ایدئولوژیک کنیم؟ این نیازمندی هم عیب نیست و حتی ممکن است اثری در فراهم آمدن نیاز شایسته و مناسب داشته باشد ولی این نیاز شایسته و مناسب وقتی پدید می آید و احساس می شود که علم در مرکز امور کشور و زندگی عمومی مردمان قرار گیرد. آیا جهان قدرت کنونی یعنی جهان پست مدرن این مجال را تنگ نکرده است؟ جهان متجدد می خواست یک مرکز داشته باشد و همه مردم جهان گرد آن مرکز بگردند و به آن مرکز نظر کنند و البته بیک معنی این خواست تحقق پیدا کرده است اما می بینیم که علم بصورت تکنولوژی اطلاعات در همه جا هست و البته جوهر آن که قدرت است میل به مرکز دارد. این وضع اقتضا می کند که همه بدون اینکه خود متوجه باشند هرچه از اصالت و هویت و دانایی و ابداع دارند نثار مرکز کنند تا همه قدرت در آنجا جمع شود و اگر در این باب بحثی پیش آید می گویند مگر نه اینست که علم

ملک و مال هیچکس نیست و به همه جهان تعلق دارد پس چرا صنّت به خرج دهیم و از نثار علممان به مرکز قدرت علمی تکنیکی و جایی که تکلیف تولید و مصرف و آداب و حتی طرز نشست و برخاست همه مردم شرق و غرب روی زمین در آنجا تعیین می شود، خودداری کنیم. شاید ذهن و فکری که معانی و مفاهیم و ادراکها را در قوطی های جدا از هم بسته بندی می کند از سخن من نتیجه بگیرد که پس دانشمندان ما نباید پژوهش کنند و مقاله و کتاب بنویسند و باید از علم رو بگردانند زیرا سود پرداختن به علم به مرکز قدرت می رسد و نصیب اطراف و محیط، جز نیم خورده حوالی مرکزی نیست ولی من چنین سخنی نمی گویم. به نظر من اکنون پرداختن به علم یک ضرورت است و فایده این پرداختن بهر جا و بهرکس که برسد از آن نمی توان چشم پوشید. پرسش اصلی اینست که آیا می خواهیم جهانی را که در آن بسر می بریم بشناسیم و بدانیم که خود در این جهان چه موقع و مقامی داریم یا می گوئیم اینها اهمیت ندارد بلکه علم مهم است و باید به علم پرداخت. این پاسخی است که وقتی رومن رولان با ارنست رنان در باب کتاب «آینده علم» این فیلسوف گفتگو می کرد و از او پرسید که پس آینده بشر چه می شود، دریافت کرد. البته لحن پاسخ ارنست رنان تندتر و صریح تر بود اما پاسخ روشن بود. علم باید پیشرفت کند و دیگر هرچه می خواهد بشود، بشود (دانشگاهیان اگر می خواهند ترقی کنند باید در مجلات اروپایی و آمریکایی مقاله بنویسند و مقالاتشان در فهرست ISI ثبت شود، بقیه اش دیگر مهم نیست). رنان در قرن نوزدهم به رومن رولان گفت که آینده بشر اهمیت ندارد بلکه مهم اینست که علم پیشرفت کند. سخن ارنست رنان را معمولاً برای فهم تاریخ تفکر قرن نوزدهم نقل می کنند و بنظر نمی رسد که در غرب مدافعی داشته باشد مع هذا طوایفی از اهل قلم و درس و مدرسه جهان توسعه نیافته هنوز هم اگر گفتگوی رولان نویسنده جوان و ارنست رنان نویسنده و فیلسوف شهرت رسیده را بشنوند و بخوانند، حق را به جانب فیلسوف بدهند که اگر ادب اقتضا می کرد به مخاطب خود می گفت فضولی موقوف! یا این فضولیا به کسی نیامده است! با اینهمه ما وظیفه داریم که علم را بشناسیم و دانشمندان را اعزاز و تکریم کنیم و حتی اگر ناگزیر باشیم که علم و پژوهشمان را بالای طاقچه بگذاریم و به داشتن آن مباحث کنیم، نباید توسعه مدرسه و دانشگاه و اهتمام به پژوهش را مهمل بگذاریم. اینکه مقالات ما در مجلات خارجی چاپ شود و در فهرست ها بیاید یک امر خواستنی است و مخالفت با آن وجهی ندارد اما این امر غایت علم کشور نمی تواند باشد. اگر علم در جایی ریشه کند آثارش به خودی خود بهمه جا می رسد و دیگر لازم نیست بخشی از نگرانیها و علائق و همت ها صرف پیدا کردن مجله و چاپ کردن مقاله و فهرست شدنش بشود. غرض و غایت علم و پژوهش علمی چاپ و نشر مقاله نیست بلکه چاپ و نشر برای بهره برداری است چنانکه غرض کشاورز از کاشت گندم، تهیه نان است وگرنه کاه که علف ستور است، خود به تبع حاصل آید. اگر گاهی تعریضی به چاپ مقاله در خارج از کشور و . . . می شود مراد باید یادآوری این معنی باشد که کاه با گندم و آنچه به تبع حاصل می آید با مقصود اصلی اشتباه نشود. علی رغم کوششی که بسیاری از فلاسفه از قرن هیجدهم تاکنون کرده اند نتوانسته اند حقانیت علم و احکام علمی را جز از این راه اثبات کنند که علم ما را قادر به تصرف در جهان و بهره برداری از موجودات با طرح دقیق قبلی می کند. چنانکه قبلاً نیز اشاره شد احکام علمی نه مطابق با واقع است و نه اعتبار همیشگی و مطلق دارد. این علم، علم کارساز و کارپرداز است و اگر شأن کارساز و کارپردازی نداشته باشد لابد باید در کنار شعر و فلسفه قرار گیرد اما علم و فلسفه و هنر هر کدام شأن و مقامی دارند که اگر آن را از دست بدهند بیهوده و بی وجه می شوند نه اینکه این به آن مبدل شود. این نکته را بدان جهت متذکر شدم که ممکن است بگویند علم بفرض اینکه کاربرد و کارکرد نداشته باشد، باز هم ارجمند است چنانکه هنر و فلسفه هم کاربرد ندارند اما شریف و معززند. این قیاس بدی است زیرا شأن علم کاربردی بودن و کارکرد داشتن است و شأن هنر و فلسفه اینها نیست. هنر و فلسفه هر یک شأن خاص خود را دارند. قیاس علم صرفاً نظری که در وطن خود بیگانه و بی خویشاوند است با فلسفه و هنر به این می ماند که اتومبیل از کار افتاده را به این عنوان که دیگر راه نمی رود با یخچال و تلویزیون و کامپیوتر به اعتبار اینکه آنها هم از جای خود حرکت نمی کنند، قیاس شود.

علم اگر در وطن خود غریب باشد هیچ نیست و اگر در جایی به این درد مبتلا شود برای علاج آن چه باید کرد؟ بعضی از دانشگاهیان و مدیران سیاست علمی توجه کرده اند که توسعه علم به توسعه کلی کشور

بسته است. این توجه، توجه خوبی است بشرط آنکه شتابزدگی بخرج ندهند و نخواهند با اقدامها و تدابیر معمولی اداری درد را خیلی زود علاج کنند که اگر چنین شود معلوم می شود که معنی پیوستگی توسعه علم را با توسعه کلی درنیافته اند. این شتابزدگی باعث می شود که وقتی اشارات و ره آموزشی خوبی در مورد طرح برنامه جامع علم و پژوهش و توجه به تناسب میان پژوهش ها و ارتباط میان دانشها و دانشمندان و . . . می شود بلافاصله انجمن ها و شوراهایی برای تصدی این وظیفه مهم و دشوار تشکیل شود و جمعی را که دهها شغل و گرفتاری گوناگون دارند، با تکلّف دور هم گرد آورند تا مشکل را بگشایند و در این صورت دانشگاهها و پژوهشگاهها و وزارتخانه های مسئول امر، تکلیف خود را چیزی بیش از هماهنگی و همکاری با آن شورا نمی دانند. البته همه این اقدامها با حسن نیت و به قصد خدمت و حلّ مسئله انجام می شود اما گاهی با ابراز این حسن نیت ها مشکل از یاد می رود و بعضی تشریفات اداری و مشغولیت های تشریفاتی آن را می پوشانند. شاید بروز این قبیل حسن نیت ها نشانه ناتوانی در مواجهه مستقیم با مسائل است. ما دهها سال است که آموزش علوم جدید را آغاز کرده ایم و در بیست سی سال اخیر در مرحله پژوهش نیز وارد شده ایم و اخیراً احساس کرده ایم که این راه به آسانی طی نمی شود و کم و بیش پذیرفته ایم که علم باید در متن زندگی وارد شود و چنانکه معمولاً می گویند باید با صنعت ارتباط پیدا کند (من فعلاً به این نکته کاری ندارم که در تعبیر ارتباط علم با صنعت سوء تفاهم بزرگی نهفته است مگر اینکه صنعت را شامل بازار و ترافیک و مدرسه و خانه سازی و حقوق و سیاست و بطور کلی بمعنی تکنیک بدانیم). حقاً که خوب وردی بر زبان آورده اند اما اگر بلافاصله مسئله را حل شده بدانند، نشانه درنیافتن درست مسئله است بخصوص که وقتی ارتباط برقرار نمی شود بر نمی گردند که ببینند چرا برقرار نشده است. در شازده کوچولوی سنت اگزوپری وقتی شازده کوچولو به شخصی می رسد که عنوان شاه دارد می پرسد شاه چیست؟ شاه با تعجب می پرسد تو نمی دانی شاه کیست؟ می گوید نه نمی دانم. شاه می گوید ما فرمانروای کشوریم و همه چیز به حکم ماست. شازده کوچولو می گوید اگر همه چیز به حکم و فرمان تست فرمان بده که آفتاب غروب کند. شاه می گوید فرمان ما وقت دارد و چون وقتش در رسد دستور می دهیم که غروب کند. کاشکی ما هم مثل شاه سنت اگزوپری کارها را به وقت آن موکول می کردیم. ارتباط علم با صنعت چیزی نیست که با سفارش کارشناسان و دانشمندان به انجام برسد بلکه باید مقدمات و شرایط آن را فراهم آورد و این شرایط را دانشمندان به تنهایی نمی توانند فراهم آورند بلکه با اجرای یک برنامه دقیق و سنجیده توسعه (و نه برنامه ای که بیشتر قرار و مدار صرف بودجه و هزینه است) و با صبر و کوشش صاحب نظران و دانشمندان و مهندسان و سیاستمداران و مدیران و معلمان و کارشناسان رشته های مختلف ممکن است فراهم آید. عمده مطلب اهتمام و کوشش در فراهم آوردن این شرایط است. این اهتمام و کوشش هماهنگ چگونه و از چه طریق باید صورت گیرد؟ این ره آموزی به عهده صاحب نظران و متفکران و خردمندان قوم یعنی کسانی است که هم آشوب و تفرقه جهان کنونی را می شناسند و هم با راههای وحدت و یگانگی و هماهنگی آشنایی دارند. در این جمع، دانشمندان هم می توانند جایی داشته باشند اما این کار از حدّ تخصص علمی بالاتر است. دانشمندان بر حسب تخصصی که دارند در منطقه خاصی به پژوهش می پردازند و این پژوهش ها بخصوص در جهانی که علوم و صنایع و آداب از جای دیگری اخذ و اقتباس می شود، معمولاً هماهنگ و متناسب و مکمل یکدیگر نیست مگر اینکه این هماهنگی در برنامه جامعی که مقبول نظر پژوهندگان و مجریان و متصدیان امور قرار گرفته است، تأمین و تضمین شده باشد. غین تاریخی ما این بود که بی فلسفه و با دست خالی با علم جدید و جهان متجدد مواجه شدیم (اهل فلسفه ما جهان متجدد را به چیزی نگرفتند و قابل اعتنا ندانستند). فلسفه هایی هم که از صد سال پیش بصورت پراکنده در آثار منور المفکرها و روشنفکرها آمده است مبنای علم نمی توانست باشد. این فلسفه ها هرچه بودند یک عیب مشترک داشتند و آن اینکه اگر در ظاهر فلسفه بودند با قصد ایدئولوژیک به اینجا آمده بودند و بیان و ترویج می شدند. اگر با این اشاره نظرتان متوجه مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک شده است بلافاصله می گویم که این فلسفه یا ایدئولوژی از میان همه چیزهایی که از فلسفه غربی و ایدئولوژی های دنیای جدید بما رسیده است، بدترین نبوده است. ایدئولوژیهایی که پراکندگی و بی ارتباطی امور و کثرت بینی بدون لحاظ وحدت و نظم و آهنگ را توجیه و ترویج می کنند، در حقیقت با دعوت به سهل انگاری و ساده بینی مردمان را به اعراض از تفکر می خوانند. اتمیسم منطقی و فلسفی و اصل اساسی آن یعنی اصل «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست»، فلسفه بدی است. جهانی که در راه توسعه است باید علم را در یک طرح متناسب و هماهنگ توسعه قرار دهد و این مستلزم شناخت شرایط

تاریخی و امکانات و تواناییهای روحی و اخلاقی مردم و تذکر به این شرایط و امکانات است. می گویند ما این حرفها را نمی فهمیم و چیزی که ما نمی فهمیم معنی ندارد یعنی ما میزان و ملوک فهم و درکیم و به مخاطبان هم می گویند این فلسفه بافیها موجب اتلاف وقت است. اگر علم می خواهیم یکسره باید به سمت آن برویم و به آن می رسیم. مخاطب هم همین را می خواهد و شاید از اینکه بنام فلسفه خیالیش را راحت می کنند، خرسند شود. بیش از صد سال است که خود را فریب داده ایم و فکر کرده ایم که امر دشوار و خطیر را با انکار دشواری آن به آسانی متحقق می کنیم. بهتر است که بیشتر خود را فریب ندهیم. بنشینیم و طرخی برای آینده بریزیم و راههای رسیدن به غایات آن را جستجو کنیم. باز می گویم گفتن اینکه رفاه و علم و عدالت می خواهیم آسان است. مهم اینست که به کدام رفاه و علم و عدالت و از چه راه می خواهیم برسیم.